

درود بر تو ای فرشته کوچولو که به این زودی در یک شب تابستانی رخت بربستی. دنیا دیوانه شده است. این روزها فرشتگان، بی گناهان، ضعیفان و کودکان را می کشند. در کنار پروردگار آرام بخواب. این واقعه خیلی برایم دردناک است و از آن روز به بعد اشکم بند نیامده است. من فرزندی ندارم ولی درد از دست دادن کودک و عزیزی را درک می کنم. کودکان بی گناهند. از میان بردن این همه حیات، این همه خانواده، این همه روح برای هیچ.

آنان آمده بودند تا شادی زندگی را جشن بگیرند، نه اینکه در این شب-۱۴ ژوئیه ۲۰۱۶ - بمیرند. دوست می دارم - لوریا

دیار عدم فرستاد، در نشریه پیام در مورد فرد آدم نمای مسئول آن فاجعه، و با ذکر افسانه «اروستات» که معبد ارمیس را سوزانید تا از خود نامی بجای گذارد هشتم افرادی هستند در اجتماع که از یک عقده حقارت رنج می برند و بر روی این عقده حقارت، لعابی از خودبزرگ بینی کاذب می زنند و دیگران را مسئول شکست ها و بدبختی های خود می دانند و برای معروف شدن از هیچ کاری ابا ندارند و به هر جنایتی می توانند دست بزنند حتی به قیمت جان خود.

جالب است که در روزهای پس از این فاجعه با دو نفر برخورد کردم: یکی شاهد حمله وحشیانه او در خیابان بوده و از طرف پلیس نیس دعوت شده تا در مورد آن توضیح بدهد و دیگری در یکی از کلوب های شبانه نیس هم رقص او بوده و می گفت خیلی آدم از خود راضی ای بود که با حرکات ناموزون در هنگام رقص سعی میکرد تا قدرت ماهیچه ها و بطور کلی نیروی جسمی اش را به رخ دیگران بکشد.

از شرح صحنه هایی که بیمارانم شاهد آن بوده اند و من خود حتی از دیدنشان در اینترنت خودداری کردم سخنی نمی گویم چرا که برای بعضی از خوانندگان مسلماً قابل تحمل نیست. چگونه هر کدام سعی می کردند تا به هر طرفی شده فرار کنند. آنان که قسمتی از بدنشان له و زخمی شده از درد شبها به خواب نمی روند و آنانیکه می گویند بدون توجه، بر روی بدن دیگران می دویدند - بدون در نظر گرفتن زنده یا مرده بودن آنان! و اکنون که از مرگ نجات یافته اند کابوس شب و احساس گناه باعث بی خوابی شان شده است.

خانمی می گفت نمی داند چگونه توانسته با سه کودکش به آخرین طبقه هتلی برسد. او آنها را در دولاپ قایم کرده خودش دیوانه وار بطرف بالکن می دود و از فکر اینکه او را بکشند و کسی از وجود فرزندانش در دولاپ خبر نداشته باشد وحشتی غیر قابل تصور به او دست می دهد.

این واقعه مرا به یاد سرژ کلارسفلد انداخت. می گویند تاریخ

آنچه را خواندید یکی از هزاران پیام از آشنا و بیگانه است که در لابلای انبوه گل ها، اسباب بازی های کودکان و شمع های افروخته در «خلیج فرشتگان» نیس بنام «گردشگاه انگلیس ها» بچشم می خورد. مردم از زن و مرد، پیر و جوان و حتی کودکان از کنار آنها می گذرند و قطره اشکی به قربانیان فاجعه ۱۴ ژوئیه تقدیم می کنند.

فکر می کنم اگر کسی فرصت داشته باشد، لازم است تمام این نوشته ها را در کتابی جمع آوری کند تا خوانندگان امروز و فردا را کمی به فکر فرو برد.

یکی می نویسد «شهروندان عزیز نیس، من با شما می گیریم»، دیگری می نویسد «ما باید در کنار هم باشیم، دستهای یکدیگر را با عشق، عقل و امید بفشاریم تا بتوانیم به زندگی بر روی این کره خاکی ادامه دهیم.»

آن دیگری می نویسد «عشق قوی تر از کینه است. ما با شمائیم و پیروز خواهیم شد.» بر روی برگه دیگر در کنار نقاشی های کودکان این جمله بچشم می خورد، «من نه تنها برای نیس بلکه برای کره زمین دعا می کنم، زمینی که در مقابل چشمانمان در حال اضمحلال است.» در زیر عکس زن جوانی که در این حادثه جان خود را از دست داده این جمله بچشم می خورد «پیروزی از آن شما خواهد بود.» عده ای با نقاشی های خود سعی می کنند احساساتشان را بیان کنند برخی نیز با نواختن ویلن و یا هارپ و ساز دیگری خود و دیگران را تسکین داده، موسیقی درمانی می کنند.

من در مورد بحث هایی که در میان دولت دست چپی فرانسه و شهرداری دست راستی نیس در مورد مسئولیت این و آن در گرفته سخنی نمی گویم، این وظیفه بخش های قضائی است که اکنون مشغولند تا در آن مورد نظر دهند. آنچه دردناک است نتیجه یک کشتار دسته جمعی وحشیانه است توسط یک آدم نما. در سال گذشته هنگامی که خلبان هواپیمای لوفت هانزا هواپیمایش را با تمام سرنشینان با برخورد عمدی به کوهستان به

سه فرزند عزیز داشت برایش غیر قابل تحمل است، تا جایی که دختر ۱۷ ساله‌اش نگران پدر بود و برای نجات وی تقاضای کمک می‌کرد. به او و پدرش گفتم، دوستان عزیز، از من توقع دارید که چه جمله یا کلامی به شما بگویم که درد شما را تسکین دهد؟ درد شما درد روح است و هر کس دیگری بجای شما و پدرتان بود زندگی برایش غیر قابل تحمل و طاقت‌فرسا میشد. هیچ داروئی درد شما را نمی‌تواند تسکین دهد ولی فکر کنم اگر به این دخترک نازنین چهار ساله و پسر و نوه‌های آینده‌تان یاد دهید که مهمترین چیز در دنیا زنده بودن و زنده نگه داشتن دیگران است، اگر به آنها یاد بدهید که زندگی مقدس است و کشتن بزرگترین گناه است آنوقت می‌توانید آرامش پیدا کنید و فکر کنید که مادر شما زندگی‌اش را به رایگان از دست نداده است. مرگ او دیگر بی‌هوده و بی‌معنا نخواهد بود.

برای اولین بار حس کردم نور امیدی در چشمان این دختر و پدر درخشید.

تکرار نمی‌شود بلکه لکنت زبان دارد! سرژ کلارسفلد شکارچی جنایتکاران نازی تعریف می‌کند که چگونه هنگام جنگ جهانی پدرش در اطاق هتل ال‌اکسیور خیابان دورانت در نیس در دولاب مخفیگاهی تعبیه کرد و او، خواهر و مادرش را در آن مخفی کرد. گشتاپو آمد پدر را گرفت. او در کوره‌های آدم‌سوزی آشویتس جان باخت ولی سرژ، خواهر و مادرش از مرگ حتمی نجات یافتند.

شاید این جانی که روز ۱۴ ژوئیه بیش از ۸۰ نفر را کشت و عده بسیاری را شدیداً زخمی کرد نمی‌دانست که سی درصد این قربانیان از همکیشان و هم قومان خود او بودند. آری بیشتر رنج دیدگان که از شب ۱۶ ژوئیه تاکنون به من مراجعه کرده‌اند و یا من آنها را در درمانگاه مصدومین این فاجعه می‌بینم عرب و مسلمانند!

مردی همراه با دخترهای ۱۷ ساله و چهار ساله و پسر ۱۴ ساله‌اش با چشم‌گریان می‌گفت که دیگر میل به ادامه زندگی ندارد و دلش می‌خواهد بمیرد و زندگی بدون همسرش که از او

